روایت

بریژیت باردو در ویلای زمستانی محمدرضا پهلوی

روایت منشی سفارت ایران در سوئیس از ولخرجی و فساد شاه مخلوع

پیش‌روایت: فساد در خاندان پهلوی زمان و مکان مشخصی نداشت و فرقی نمی‌کرد اعضای این خاندان در داخل کشور باشند یا بیرون از مرزها و کشورهای دیگر؛ هر جا یا می‌گذاشتند رفتارهای فسادانگیز خود را هم در آن محیط عملی می‌کردند. ماجرای اقامت زمستانی محمدرضا پهلوی و همسرش فرح در اقامتگاه زمستانی آنها در منطقه تفریحی «سن‌موریتس» سوئیس، یکی از اقدامات محمدرضا پهلوی در این زمینه بود که طی آن، بنا به دستور محمدرضا، کاخ مجلل و پرزرق‌وبرقی با بیت‌المال متعلق به ملت ایران برای شخص شاه و اطرافیانش ساخته شد و این مکان جایی برای خوشگذرانی‌های شاه و اطرافیانش بود که البته هزینه‌های آن به مردم ایران تحمیل می‌شد. روایتی تأمل‌برانگیز از این اقدام شاه، به نقل از منشی مخصوص فرح در تاریخ ثبت شده که پرده از انواع فسادهای این خاندان در آن زمان و در آن مکان برمی‌دارد. مینو صمیمی (متولد آذر ۱۳۲۵) دختر صادق صمیمی (رئیس اسبق موزه ایران باستان) که از سال ۱۳۴۶ تا سال ۱۳۵۲ منشی سفارت ایران در سوئیس بود و بعدها منشی مخصوص فرح پهلوی در امور بین‌المللی شد، روایتی از حضور شاه و فرح در اقامتگاه زمستانی آنها در «سن‌موریتس» سوئیس دارد که در کتاب «پشت پرده تخت طاووس» هم آمده و به‌عنوان یک سند تاریخی از حجم گسترده فساد در خاندان پهلوی مطرح است.

بهترین موقع تفریحات زمستانی سوئیس از ماه ژانویه و زمانی آغاز می‌شود که سلسله‌جبال آلپ و جنگل‌های کاج دامنه‌اش را چادر سفیدی از برف می‌پوشاند و گروه گروه ثروتمندان مشتاق اسکی از سراسر جهان خود را به سوئیس می‌رسانند تا در پیست‌های متعدد آن مشغول اسکی شوند.

شاه و درباریان هم ازجمله افرادی بودند که همه‌ساله از حدود ۲۰ژانویه برای اسکی و سایر تفریحات به سوئیس می‌آمدند و بعد در ماه مارس به ایران بازمی‌گشتند تا تعطیلات بهاری خود را در ویلاهای کرانه دریای خزر بگذرانند. در بین پیست‌های مختلف اسکی سوئیس، دربار ایران معمولا «سن‌موریتس» را انتخاب می‌کرد که اگرچه محلی است بسیار لوکس و پرهزینه، ولی دسترسی به آن از بقیه تفریحگاه‌های زمستانی سوئیس مشکل‌تر است.

سن‌موریتس در حد فاصل ۴کوهستان سر به فلک کشیده در جنوب‌شرقی سوئیس قرار دارد و جاده‌های منتهی به آن به قدری صعب‌العبور است که در زمستان‌های سخت و برفرب تا چند هفته به کلی مسدود می‌شود. شاید هم یکی از دلایل انتخاب سن‌موریتس برای اقامت شاه، همین دشواری دسترسی به آن برای همگان بود که می‌توانست از نظر امنیتی باعث آسودگی خاطر محافظان شاه باشد و خطر اقدامات مخالفین شاه را در آنجا به حداقل برساند.

به‌طور معمول نخستین محل توقف شاه و ملکه در سوئیس، شهر زوریخ بود؛ از این‌رو همه‌ساله قبل از آغاز سفر شاه ۲طبقه کامل از گراندهتل «دولدر» برای مدت ۲ماه اجاره می‌شد تا مورد استفاده شاه و همراهانش در زوریخ قرار گیرد و اگرچه شاه و ملکه قاعدتا پس از یک‌هفته اقامت در زوریخ، برای گذراندن بقیه دوره سفر خود عازم سن‌موریتس می‌شدند، ولی سفارتخانه اجاره ۲طبقه کامل هتل «دولدر»را تا پایان ۲ماه کماکان می‌پرداخت.

شاه و ملکه از زوریخ به وسیله هواپیماهای کوچک- که توسط سفارتخانه اجاره می‌شد- به فرودگاه کوچک شهر «سامدان» می‌رفتند و در آنجا نیز چند اتومبیل با راننده آماده بود تا آنها را به سن‌موریتس برساند. بعد هم بلافاصله ۲طبقه هتل «دولدر» زوریخ تبدیل به محل تشکیلات موقت اداری می‌شد تا به وسیله کارمندان گوناگون وزارت خارجه، وزارت دربار و سازمان امنیت، ارتباط دائم بین تهران و سن‌موریتس برقرار باشد.

دستورات شاه توسط دفتر مخصوص او در سن‌موریتس که در هتل «سورتا» استقرار می‌یافت، به دفتر مرکزی در هتل «دولدر» زوریخ ارسال می‌شد و از آنجا به اطلاع مقامات کشور در تهران می‌رسید. دفاتر مستقر در سن‌موریتس و زوریخ چند خط تلفن و تلکس اختصاصی در اختیار داشتند که برای ارتباط مستقیم بین خود و تهران در طول شبانه‌روز مورد استفاده قرار می‌دادند. غیر از آن، در تمام مدت اقامت شاه و ملکه در سوئیس، هواپیماهای اختصاصی متعددی نیز بین تهران و زوریخ پرواز می‌کردند تا روزانه علاوه‌بر جابه‌جا کردن درباریان و مقامات کشور، انواع و اقسام وسایل مورد نیاز شاه و اطرافیانش (مثل لباس پوست خز، مواد غذایی، وسایل مصرفی و حتی مشروبات الکلی) را از ایران به سوئیس و بالعکس حمل کنند.

در زمستان ۱۹۶۸ـبعد از برگزاری تظاهرات ضدشاه در مقابل گراندهتل «دولدر» زوریخ- شاه به سفارت ایران دستور داد یک ویلای مجلل در سن‌موریتس برایش تهیه کند. ما با جست‌وجو در سن‌موریتس هر گز نتوانستیم مناسب‌تر از ویلای «سورتا» محلی برای اقامت شاه و ملکه پیدا کنیم.

«سورتا» با روبنای سنگ گرانیت و سالن‌های بزرگ خود، مجلل‌ترین و زیباترین ویلاهای سن‌موریتس به‌نظر می‌آمد و چون فاصله زیادی با هتل «سورتا» نداشت، همراهان شاه نیز می‌توانستند با اقامت در این هتل، چندان از محل زندگی ارباب دور نباشند. حسن دیگر ویلای «سورتا» این بود که از نظر موقعیت مکانی -با وجود جنبه مرکزیت خود- حالت منزوی داشت و فاصله‌اش با بقیه ویلاهای موجود در محل، امتیاز بزرگی از نظر امنیتی محسوب می‌شد.

بعد از بررسی دقیق ویلا و ملاحظه تمام جوانب کار، شرح مفصلی از خصوصیات آن را همراه با عکس‌های متعدد برای دربار شاه به تهران فرستادیم. چندی نگذشت که شاه سفارتخانه را مأمور کرد تا برای خرید ویلای «سورتا» وارد معامله شود و بعد هم با انجام تعمیرات و اصلاحات لازم، آن را برای سفر زمستانی سال بعد وی آماده کند.

خرید ویلا همراه با اصلاحات و تغییر دکوراسیون داخلی آن(توسط طراحان معروف فرانسوی و دانمارکی) روی هم رفته مبلغی حدود ۳میلیون پوند هزینه به بار آورد؛ تا آنگاه که در زمستان ۱۹۷۰ شاه و ملکه با وجود انتقادهای سخت مردم سوئیس از آن همه ولخرجی توانستند برای نخستین‌بار در سفر خود به سوئیس، پس از ورود به سن‌موریتس در ویلای «سورتا» اقامت کنند.

در زمستان ۱۹۷۱ موقعی که شاه و ملکه برای بار دوم به ویلای «سورتا» آمده بودند، ماجرای احضار من توسط ملکه فرح اتفاق افتاد. این دیدار نخستین مواجهه مستقیم من با «دربار زمستانی ایران» محسوب می‌شد. عزیمتم به سن‌موریتس برای ملاقات با ملکه فرح، با یکی از اتومبیل‌های رولزرویس ویژه شاه صورت گرفت که از چنین اتومبیل‌های گرانقیمتی شاه چند دستگاه دیگر هم در سوئیس داشت. مسئولیت نگهداری همه آنها را سفارت ایران عهده‌دار بود. نکته قابل توجه در رولزرویسی که مرا به سن‌موریتس برد این بود که تمام وسایل فلزی روی داشبورد و دستگیره‌هایش از طلای ناب بود.

موقعی که سوار اتومبیل رولزرویس ویژه شاه شدم و فکر کردم در جایی نشسته‌ام که شاه و ملکه کنار هم می‌نشینند، بلافاصله ماجرایی را به یاد آوردم که قبلا سفیر برایم نقل کرده بود:

زمانی که شاه و ملکه برای نخستین‌بار پس از خرید و آماده‌سازی ویلای «سورتا» از آن دیدار می‌کردند، شاه در بدو ورود به اتاق خواب بسیار شیک و مجلل آن، با لحنی نیمه‌شوخی خطاب به سفیر گفت: «مگر فکر می‌کنی من با شهبانو در یک اتاق می‌خوابم؟»... درحالی که ملکه از این گفته ناخوشایند شاه آشکارا ناراحت شده بود، ژنرال ایادی و اسدالله علم بلافاصله به نشانه تأیید سخن شاه تعظیم کردند و بعد هم سفیر را مورد سرزنش قرار دادند.

سفیر که معلوم نبود پس از حدود ۱۰ سال ریاست تشریفات دربار، چگونه آن اشتباه فاحش را مرتکب شده، متعاقب نقل این ماجرا به من گفت: «روال معمول در قصر سلطنتی این بود که شاهنشاه شب‌ها جدا از شهبانو در آپارتمان ویژه می‌خوابیدند» و من چون می‌دانستم پزشک مخصوص شاه هرگز نباید او را تنها بگذارد، وقتی از سفیر پرسیدم: «پس پزشک مخصوص شب‌ها کجا می‌خوابید؟»

جواب داد: «جنب اتاق خواب شاهنشاه.»

البته بعدا بلافاصله در ویلای «سورتا» ـ تحت نظارت پزشک مخصوص و وزیر دربار ـ اصلاحات لازم انجام گرفت و ۲اتاق خواب مجزا برای شاه و ملکه ایجاد شد. ولی این مسئله اصلا برای من قابل‌هضم نبود و در آن روزها به‌دلیل تجسم دیگری که از ملکه فرح داشتم ـ و گمان می‌کردم او زنی فهمیده و از همه‌چیز آگاه است ـ نمی‌توانستم بفهمم که چطور امکان دارد زنی جذاب و تحصیلکرده و متجدد مثل «شهبانو» راضی شود شب‌ها از شوهرش دور باشد و هیچ ندانند که در اتاق خواب خصوصی شاه چه می‌گذرد.

با آنکه قبلا برف سنگینی باریده بود ولی به‌دلیل هوای بسیار مناسب و جاده تمیز، خیلی زودتر از آنچه تصور می‌رفت به سن‌موریتس رسیدم. جلوی هتل «سورتا» از رولزرویس پیاده شدم و به راننده گفتم: در مقابل ویلای مخصوص شاه منتظرم بماند.

از راهنمای مراجعین هتل، سراغ سفیر ایران را گرفتم و او مرا به سمت بار هتل راهنمایی کرد. در ورودی بار را که بسته بود با احتیاط گشودم و وارد شدم. ابتدا چند لحظه‌ای ایستادم و درحالی که پرونده را در بغل می‌فشردم به اطراف نظری انداختم. در گوشه بار کوچک هتل چشمم به سفیر افتاد که به اتفاق ۳مرد دیگر و یک زن موطلایی بسیار زیبا در اطراف میزی نشسته بودند. مردها را فورا شناختم: یکی دکتر ایادی پزشک مخصوص شاه بود؛ دومی اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه و سومی اسدالله علم وزیر دربار.

اردشیر زاهدی دستش را روی شانه زن موطلایی گذاشته بود و درحالی که جوک می‌گفت، او را می‌خنداند. معلوم بود سعی دارد با بهره‌گیری از شیوه دلربایی شرقی‌ها زن را به سوی خود جلب کند. سفیر صحبت‌های زن موطلایی را از زبان فرانسه به فارسی ترجمه می‌کرد و اردشیر زاهدی جوابش را به انگلیسی می‌داد. دکتر ایادی و علم نیز بالذت فراوان حرف‌هایشان را می‌شنیدند و گهگاه قهقهه سر می‌دادند.

اول از همه زن موطلایی متوجه حضورم در آنجا شد و بلافاصله لبخندی تحویل داد. با مشاهده چشمان قهوه‌ای و بادامی او احساس کردم قیافه‌اش به‌نظر آشنا می‌آید و قبلا او را در جایی دیده‌ام. به مغزم که فشار آوردم تازه فهمیدم «بریژیت باردو» ستاره معروف فیلم‌های فرانسوی است.

بعد از مدتی که سرانجام چشم سفیر به من افتاد، مثل فنر از جا پرید و با آغوش باز به استقبالم آمد. آن گاه به‌سرعت مرا با خود از اتاق باز بیرون آورد و در گوشه‌ای از سالن ورودی هتل کنارم نشست و گفت: چون زمان ملاقات با ملکه ساعت ۴ تعیین شده و هنوز وقت کافی وجود دارد، بهتر است فعلا کمی با هم صحبت کنیم.

سفیر ابتدا سفارش چای داد و بعد به مطالعه اوراق پرونده‌ای که با خود آورده بودم مشغول شد. وقتی داشت چای می‌نوشید، از او درباره هویت زن موطلایی پرسیدم ولی گویی که سؤالم را نشنیده است، مسائلی راجع به اوراق پرونده پیش کشید و ترجیح داد صحبتی از زن موطلایی به میان نیاورد...

چند روز بعد دکتر لقمان ادهم مرا با خود به هتل «شوایتسرهوف» برن برد تا با سفیر ایران در اتریش(که بنا داشت چند روزی در برن به‌سر ببرد) ملاقات کند. در همان جا بود که حدسم راجع به هویت زن موطلایی در هتل «سورتا» تأیید شد؛ زیرا سرانجام دکتر لقمان ادهم اعتراف کرد که آن زن کسی جز «بریژیت باردو» نبود و قصد داشت با شاه به‌طور خصوصی ملاقات کند ولی البته این مسئله هرگز برایم حل نشد که چطور قضیه دیدار خصوصی شاه و بریژیت باردو از چشم روزنامه‌نگاران کنجکاو و شایعه‌ساز سوئیسی دور ماند و هیچ مطلبی درباره‌اش انتشار نیافت. حدسم این بود که اطرافیان شاه(زاهدی، علم، ایادی و لقمان ادهم) با پدید آوردن صحنه خنده و شوخی ۴نفره با بریژیت باردو در بار هتل، توانسته‌اند اصل ماجرا را با این ترفند از دید روزنامه‌نگاران مخفی نگه دارند.

حکایت عیاشی‌های شاه در مطبوعات اروپایی

مطالب متعددی که اغلب در مطبوعات اروپایی راجع به عیاشی‌های شاه منتشر می‌شد، خود مؤیدی بود بر زن‌بارگی شاه و نیز حداقل برای خیلی‌ها دلیل این مسئله که چرا شاه پیوسته اصرار داشت در اتاق خوابی جدا از همسرش به‌سر برد را مشخص می‌کرد. درباره روابط پنهانی شاه با زن‌های مختلف شایعات فراوانی بر سر زبان‌ها بود؛ از جمله می‌شنیدیم که شاه هر سال ضمن سفر به سوئیس، در شهر «گشتاد» (یکی دیگر از نقاط تفریحات زمستانی ثروتمندان) با همسر سابق خود «ثریا» ملاقات می‌کند تا نشان دهد که کماکان به او عشق می‌ورزد. روزنامه‌ها با تیتر درشت می‌نوشتند: شاه عاشق «آن مارگرت» ستاره معروف سینمای سوئد و آمریکا شده است و با عکسی از ملکه فرح با قیافه‌ای عبوس به چاپ می‌رساندند که زیرش نوشته بود: «دیگر از لبخندهای شهبانو اثری نیست» تا نمایان شود که همسر شاه به‌خاطر هوسرانی‌های شوهرش چقدر تلخ‌کام است.